

## موضع گیری منفی نسبت به سیاست

به رغم رواج این اندیشه که سیاست ما عین دیانت ماست و دیانت ما عین سیاست ماست، بسیاری از جوانان به دید دشمنی به سیاست می نگرند. نظر حضرت عالی چیست؟ [توجه شود که این پرسشها و پاسخها، بخشی ناظر به فضای فکری و فرهنگی لبنان می باشد.]

آیت الله فضل الله : بعضی جوانان از سیاست نمی گریزند بلکه از شیوه سیاسی خاص یا از شرایط سیاسی پیچیده و یا از رهبران سیاسی ای که زمینه تحقق اهداف و آرمانهای جوانان را فراهم نمی کنند، می گریزند. همچنین پیوستگی تشکیلاتی و پیچیدگی موجود در بسیاری از احزاب و سازمانها یکی از عوامل دوری جوانان از این فضاها و انصراف از ورود به آنهاست. بسیاری از جوانان را می یابیم که به سبب وجود مفهومی منفی از سیاست در ذهنشان از ورود به مباحث سیاسی خودداری می کنند. او مفهوم منفی از سیاست را یا از محیط دریافتی است و یا از راه مطالعاتش و یا از طریق مشاهده آثاری منفی از سیاست به این نتیجه رسیده است و نیز تحت تأثیر قضایای مشهوره ای مثل این که سیاست نماد دغل و دروغ و نفاق است و انسان باید از آن پرهیز کند و ...

عامل دیگر سیاست گریزی جوانان، ناشی از ضعف درونی و ترسی است که از پیچیدگیهای سیاسی دارند. بنابراین، معتقدیم که موضعگیریهای منفی، ریشه در حداقل یکی از عوامل یادشده دارد. وظیفه کارگزاران سیاسی متعهد است که از یک طرف آفاق فکری جوانان را به خطوط عمده سیاسی مربوط به امت اسلام، اشراف دهند و از جهتی دیگر آنان را به نتایج درخشان جهاد و قربانی شدن در راه خدا و تقرب جستن به ذات خدای سبحان آگاه کنند، تا مشکلی پیش نیاید.

شاید محور موضعگیریهای بدبینانه نسبت به سیاست، پیرامون واقعیت سیاست دور می زند. سیاستی که خدعه و نیرنگ و خیانت، سیمایش را سیاه کرده است. چنان که عنوان کاری غیر اخلاقی را یافته است. در این مسیر، سیاست عبارت است از طرح و برنامه ای مبارزاتی که به مقررات اخلاقی التزام ندارد. در حالی که مفهوم دین برخاسته از ارزشهای معنوی بزرگی است که در درون خود، خداآگاهی را و تلاش در مسیر ارزشهای معنوی و اخلاقی و اجتماعی را که هماهنگ است با شریعتی از شرایع الهی، انباشته دارد. همین امر، اختلاف عمیق بین دو مفهوم «خطوط حرکتی سیاست» و «خطوط انسانی دین» را سبب می شود. اما پیوند سیاست با دین با توجه به مفهوم رایج سیاست شکل نمی گیرد، چنان که پیوند دین با سیاست نیز با تکیه به مفهوم متداول دین میسر نیست که دین را در دایره ای تنگ تنها به عبادات منحصر می کند و نگاه آن را به واقعیات زندگی که به بعد داخلی انسان مرتبط است - و تکاپوی این بعد بر بعد خارجی در رفتار فردی و اجتماعی منعکس می شود - بسته می داند. در حالی که دین باید در عرصه چالشهای زندگی با همه گوناگونی اش وارد شود.

حرکت دین، همان حرکت عدل است

حرکت دین، بر اساس عدل است. تا آنجا که می توان گفت واژه عدل چکیده تمام دین است. بنابراین ضروری است که ما در درون خویش به عدل پای بند باشیم، به خویشتن خویش ظلم نکنیم که ستم به خویش، سبب قرار گرفتن در هلاکت گاهها و هلاک شدن - دنیوی یا اخروی - می شود. از این رو انسانی که به پروردگارش ایمان دارد و از او پیروی می کند و در زندگی اش با آموزه های دینش هماهنگ است، نسبت به نفس خویش عادل است؛ زیرا آن را در مسیری هدایت کرده که سعادت دنیا و آخرتش تحقق یابد. رشته رابطه انسان با پروردگارش «عدل» است. زیرا انسانی که ایمان دارد، خدای بزرگ، پروردگار و آفریدگار و منبع نعمت او است و هم او است که برای او همه چیز را آماده کرده است، در رابطه اش با او، بر اساس عدل رفتار می کند، و اقتضای عدل اینجا چنین است که خدا را به یگانگی بپرستند

و غیر او را شریکش قرار ندهد. از او اطاعت کند و سرپیچی ننماید. با اراده او هماهنگ باشد و بر او عصیان نرزد. برای تحصیل رضای او بکوشد و از کاری که خدای را به خشم آرد بگریزد. زیرا حق خدا بر بنده اش آن است که او را به تمام معنی عبادت کند و شأن بندگی خویش و پروردگاری خدا را بشناسد و رعایت کند. چنان که قرآن می گوید: و ما کان لمؤمن و لا مؤمنة اذا قضی الله و رسوله امرًا ان یکون لهم الخیرة من امرهم. (1) و هیچ مرد و زن مؤمنی را نرسد که چون خدا و فرستاده اش به کاری فرمان دهند، برای آنان در کارشان اختیاری باشد.

بنابراین حق خدا بر بنده اش این است که در هر امری مطیع او باشد که اگر به سبب شرک یا کفر و یا معصیت از ساحت اطاعت خداوند دور شود نسبت به پروردگارش ستم روا داشته است. این مطلب را از وصیت لقمان به فرزندش در می یابیم که گفت: یا بنی لا تشرک بالله ان الشرک لظلمٌ عظیم. (2) ای پسرک من، به خداوند شرک میاور که به راستی شرک ستمی بزرگ است.

همچنین، رابطه انسان با انسان دیگر نیز بر اساس عدل است. زیرا خداوند برای هر انسانی حقی بر مردم قرار داده است. زیرا عرصه حیات، میدان فعالیت حقوق ردّ و بدل یافته مردم است. بنابراین هیچ کس - حتی پیامبران - حق مطلق ندارد. [یا مطلق حق را دارا نیست] بلکه حق پیامبران الهی بر مردم این است که به آنان ایمان آورند و به رسالتشان پاسخ مثبت دهند و یاری اشان کنند. مردم نیز بر انبیاء حق دارند. حق دعوت و ارشاد و راهنمایی و تزکیه و تعلیم و از این قبیل ...

بر این اساس، خداوند سبحان از پیامبرش می خواهد حق امت نسبت به تبلیغ را ادا کند. آنجا که می فرماید: یا ایها الرسول بلّغ ما انزل الیک من ربّک و ان لم تفعل فما بلّغ رسالتہ. (3)

ای پیامبر، آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده ابلاغ کن، و اگر نکنی پیامش را نرسانده ای. مفهوم این آیه آن است که تبلیغ مسؤولیت پیامبر و نماد حق مردم بر او نسبت به هدایت و تعلیم و تزکیه است. حق مردم بر امامان و اولیاء و علما نیز چنین است. حتی ما می توانیم به بالاترین درجه برشویم و دریابیم که خداوند تعالی با آنکه بر مردم حق مطلق دارد و هیچ یک از بندگان بر او حقی ندارند، بر بندگان تفصل فرموده و برای ایشان نیز بر خویش حقی قرار داده است. آنجا که فرمود: و اوفوا بعهدی اوف بعهدکم. (4) به پیمانم وفا کنید تا به پیمانتان وفا کنم.

بر این پایه، هر انسانی که حق دیگری را گزارد، در باره او عدل ورزیده است. و هر که نسبت به دیگری حق گزاری نکرد به او ستم نموده است. در تمامی زمینه های حقوق، مسأله عدل و ظلم مطرح می شود، زیرا هنگامی که با رابطه انسان با حیات و محیط و زمین روبه رو می شویم، یا می بینیم که او با اینها به نیکی رفتار کرده و یا

بدرفتاری کرده است. خداوند چنان که دوست دارد حیات رشدیافته و شکوفا باشد، مسؤولیت رشد و شکوفایی حیات را به انسان سپرده است و این امر برای حیات، بر گردن انسان حقی ایجاد می کند، چنان که انسان نیز به طور تکوینی حقی بر حیات دارد. این مطلب را از سخن خدای تعالی درمی یابیم که فرمود: لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الکتاب و المیزان ليقوم الناس بالقسط (5) به راستی [ما] پیامبران خود را با دلایل آشکار روانه کردیم و با آنها کتاب و ترازو را فرود آوردیم تا مردم به انصاف (عدل) برخیزند.

در این آیه می بینیم که همه ادیان و رسالتها و رسولان در مسیر عدل گام می زنند.

### رابطه دین و سیاست بر اساس عدل

وقتی دانستیم که عدل سیاستمدار را به خود فرا می خواند، زیرا سیاست، اداره شؤون انسان در رابطه اش با انسانها و زندگی در چارچوب نظامی است که این روابط را مشخص می کند. چه این نظام ثابت باشد که در قالب قانون، حق هر انسانی را بر دیگری معین می کند، و چه متغیر باشد که در شکل فعالیت حاکم و رعیت در مسایل روزمره نمود پیدا می کند. وقتی این مطلب را دانستیم رابطه سیاست با عدل مسأله ای دینی به شمار می آید؛ به این معنا که دین با همه مفاهیم و قوانین و حرکتهايش در ژرفای عدل قرار دارد. دین، نماد عدل به مفهوم کامل آن است. بر این پایه چاره ای جز این نیست که ما در روابط حاکم و محکوم، قانون و مردم و مردم و زمین و محیط و حیوانات و همه چیز، «عدل» را مشخص و معین کنیم. پس از این، بدون در پیش گرفتن سیاست، زمینه ای برای عدل باقی نمی ماند، زیرا سیاست است که به روند عدل و مواضع و چالشهایش نظم می بخشد.

### سیاست و اخلاق

در اینجا مسأله دیگری پیش می آید و آن اینکه سیاست گاه در شرایط پیچیده ایجاب می کند اصل اخلاقی نادیده گرفته و به آن بی اعتنایی شود. مانند اینکه رفتار ناشایست دیگران تو را وادار به رفتاری غیر اخلاقی نماید، چرا که نمی توانی با شیوه های اخلاقی با او مبارزه کنی و حتی ممکن است دشمنی از ارزشی که تو بدان ایمان داری سوءاستفاده کند تا با آن تو را بکوبد و محاصره کند.

اسلام در رویارویی با این اوضاع و شرایط، بای گشوده و حکم این ضرورتها و شرایط استثنایی را بیان کرده است. به عنوان نمونه، گاه شرایط سخت و دشوار، تو را وادار می کند که از خط صدق خارج شوی. [و دروغ بگویی] این امر در جایی که مصلحت اسلامی برتر، یا مصلحت انسانها اقتضای دروغ گفتن داشته باشد قابل پذیرش است، زیرا راست گویی در برخی شرایط، طرف مقابل را توانا می کند که بر نقاط ضعف تو فشار بیاورد و اگر این نقاط ضعف آشکار شود تحت تأثیر نیروی مخالف قرار خواهی گرفت.

در برخی شرایط مشابه نیز ممکن است نیاز به ارتکاب «غیبت» هم داشته باشی و این در جایی است که مصلحت اقتضای آن را بنماید.

و نیز هنگامی که مصلحت اسلام را در نظر می گیری و می بینی که مسلمانان نیازمند نیروهای اطلاعاتی ای هستند تا از طریق آنان به واقعیات احاطه پیدا کنند و این نیاز به حدی است که اگر مسلمانان این آگاهیهای اطلاعاتی را نداشته باشند تحت تأثیر نفوذیهای دشمن قرار می گیرند و آنان از همه امور مسلمانان سر در می آورند، بی آنکه مسلمانان چیزی از آنان بدانند، در چنین شرایطی احساس وظیفه می کنی که اقدام به «تجسس»

نمایی.

گاه در برخی وضعیتهای مسلمانان ناچار می شوند که گروهی از مسلمانان [بی گناه] را که دشمن در پشت آنان سنگر گرفته است تا در جنگ بر مسلمانان غلبه کند، بکشند.

در مسایل مهم و بزرگ، هدف، وسیله را توجیه می کند اما در مسایل شخصی و فردی و عادی، درست نیست که هدف را توجیه کننده وسیله بدانیم. در امور اساسی و بزرگ ممکن است وسیله، از عنوان «حرام» به عنوان «حلال» و از عنوان «مباح» به عنوان «واجب» تحول یابد.

بنابراین ما معتقدیم که اصل در سیاست اسلامی، حرکت آن در خط راستی و خط مستقیم اخلاقی است. اما اگر شرایط دشواری پیش آمد که مصلحت اسلام را در خارج از این مسیر قرار داد، اخلاق عملی سیاسی از مصالح تازه ای که این شرایط پیش آمده به وجود آورده اند جهت خود را پیدا می کند.

### سیاست و شریعت

در شریعت اسلام، احکام، عنوان اولی ای دارند و عنوان ثانوی ای. به این ترتیب که گاه یک چیز به عنوان اولی اش «حلال» و به عنوان ثانوی اش «حرام» می باشد. بنابراین می توانیم بگوییم که اسلام در درون خود «سیاست» را نهفته دارد و هنگامی که سیاست، نیاز به جواز و مجوزی در محدوده «حرامهای اسلام» دارد، صاحبان کار و متولیان امر (اولوالامر) باید موضوع را مورد مطالعه و تحقیق قرار دهند تا جانب مصلحت را تشخیص دهند و بر پایه آن اقدام مناسب کنند.

سیاست از دیدگاه اسلام، واقعیتی است که از مسیر اخلاق به دور نمی باشد. بنا بر این است که می گوییم دیانت ما سیاست ماست، زیرا دین تلاش می کند تا تمام مسیرها و گامهای انسان را مرزبندی کند. همچنان که سیاست ما دیانت ماست، زیرا به فعالیت انسان در میدانهای سیاسی نظر دارد و آنچه که در دین رخصت داده شده در سیاست نیز رخصت داده شده است.

### جوانان و گرایشهای سیاسی

احزاب و حرکتها و سازمانهای سیاسی عادت کرده اند که رویکردشان به جوانان چنان باشد که از آنان به عنوان سربازان و عناصر حیاتی و پرنشاط برای تحقق اهداف خود بهره گیرند. شتابزدگی و ندانم کاری جوانان را در کار و فعالیت سیاسی چگونه ارزیابی می کنید و چه سفارشیایی در این زمینه دارید؟

آیت الله فضل الله: مرحله جوانی، مرحله حرکت و فعالیت است که در آن، جوان در جستجوی هدفی است که باید بدان گرایش پیدا کند و جویای جامعه ای است که به آن بپیوندد و به دنبال ابزارهایی است که مسیر حرکتش را بنمایاند. بنابراین سیاست، مسأله مهمی است و از وسایلی است که با تمام واقعیات چه در سطح حکومت و حاکم و قانون و روابط سیاسی یا در سطح چالشهای بزرگی که واقعیات سیاسی را با مسایل بزرگتری همانند مسأله دشمنیهای استکبار یا تلاشهای غاصبانه استعمار روبه رو می کند، ارتباط پیدا می کند.

زمانی که امت اسلام با همه این مسایل - با وصف مثبت یا منفی اش - روبه رو است چاره ای ندارد جز اینکه برای جذب عناصر مثبت آن و رشد و تکامل این عناصر چندان بکوشد که قدرت و ثبات و استحکام آن تحقق یابد. همچنین در برخورد با نقاط منفی در جهت کاستن از آثار آن و جلوگیری از گسترش و انتشار آن در حد امکان تلاش کند. امت اسلام نمی تواند به این اهداف دست یازد مگر به وسیله قدرت جوانان. زیرا این قدرت به سبب

طبیعت جوانی و بلوغ و مردانگی آماده رویارویی و برخورد با چالشها است.

از این رو امت اسلام باید قدرت جوانان را در رویارویی با مسایل بزرگ تحریک کند و اگر می خواهد که جوانان چنین نقش فعالی داشته باشند و هنگامی که می بیند جوانان خود چنین نقشی را ایفا می کنند، باید کیفیت و ماهیت فکری و سیاسی و حرکتی احزاب و سازمانهایشان را از جهت هماهنگی با تعهدات فکری و عقیدتی و نیز از جهت اهتمامشان به مسایل امت - در سطح تحقق بخشیدن به اهداف بزرگ آن در خط پایداری و مقاومت - مورد مطالعه و تحقیق و ارزیابی قرار دهد. علاوه بر این باید ماهیت رهبری و عناصر فعال و برجسته آن محور سیاسی را به خوبی بشناسد و پیامدهای غیرقابل اجتناب و مسیر و زمینه فعالیتش را مورد مطالعه و کاوش قرار دهد. بر جوانان لازم است در تمام ویژگیهای آشکار و پنهان محور سیاسی (حزب، گروه، سازمان) دقت فراوان کنند و اطمینان حاصل نمایند که نیروهایشان به هرز نخواهد رفت و در خدمت مقاصد فردی قرار نخواهد گرفت و به استخدام حرکتها و گرایشهایی که با سخن به ظاهر حق، نیت باطل دارند در نخواهد آمد و همین طور دیگر اموری که نیروهای بااخلاص و پاک نیت را به نیروهای غیر قابل استفاده یا منحرف تبدیل می کند. ما به جوانان سفارش می کنیم که در بررسی امور و آگاهی نسبت به همه ابعاد واقعیت سیاسی کاملاً دقت کنند، زیرا سرزمین سیاست، حوزه ها و فضاهای فراوان و حفره ها و دهلیز و غارهای عمیق دارد که جوان را ناگزیر می کند تا در حرکتها و توقفهایش جای پای خویش را خوب بشناسد.

گرایش به احزاب از سر ترس

بعضی از جوانانی که جذب برخی احزاب می شوند؛ علت گرایش خود را به آن احزاب، ترس یا جهل می دانند. آیت الله فضل الله : زمانی که انسان در زمینه ها و ابعاد حاشیه ای مسایل اجتماعی یا فردی فعالیت می کند، می تواند تساهل به خرج دهد و با ارزیابی عوامل ایجابی و سلبی فعالیت نماید. اما وقتی پای سرنوشت به میان آمد، یعنی زمانی که نیروی او و نیروی دیگران به هم می پیوندند و در مجرای طرح و برنامه ای که به همه امت مربوط می شود به کار می افتد - چه در شکل ارتباط با یک محور سیاسی یا در قالب ورود به میدان نبرد و یا در صورت برنامه ریزی برای توجه دادن دولت به گرایشی خاص - [در این موارد] مسأله، مسأله سرنوشت است و انسان در برابر آن از جهت ایجابی یا سلبی مسؤولیت کامل دارد. خداوند تعالی انسان یا جوان مسلمان را در برابر هر نتیجه سلبی ای به مقدار دخالتش در آن و به لحاظ حجم و اندازه قوت و حرمت آن بازخواست می کند، بنابراین او باید خداوند را در کار خود مراقب ببیند و همچنین باید مسؤولیت حال و آینده امتش را بر دوش بکشد.

جدایی دین و سیاست

مراد از جدایی، چنان که برخی مطرح می کنند مسأله تخصص است. یعنی دین و سیاست هر کدام دایره و محدوده مخصوص به خود را دارند. آیا شما این تفکیک را درست می دانید؟ آیت الله فضل الله : دین، حالتی نیست که از صحنه حیات منزوی شده باشد، همچنان که سیاست نیز حالتی مرزبندی شده در عرصه زندگی انسان نیست. بنابراین وقتی که سیاست، تمام زندگی انسان را در بر می گیرد، چرا ما آن را در زاویه ای معین محصور کنیم؟! تخصص، مربوط به چیزی می شود که با ویژگی معینی، مشخص و مرزبندی شده باشد. اما چیزی که این خصوصیت را ندارد و همه ابعاد حیات را زیر بال و پر می گیرد چگونه می

توان در باره آن از تخصص سخن گفت؟

بلی، می توان از تخصص گرایی در فرهنگ دینی یا تخصص گرایی در فرهنگ سیاسی سخن گفت، اما تخصص گرایی، فرهنگی دیگر است و تخصص گرایی نسبت به ایفای نقش دیگر. فرق است بین اینکه بگوییم نقش دین محدود به زاویه ای معین است و پیوندی با نقش سیاسی ندارد و اینکه نقش سیاست محدود به حدودی معین است و ربطی با نقش دینی ندارد. [و بین اینکه بگوییم ورود در هر کدام از این دو حوزه نیازمند تخصص است.] زیرا دین در تمام ابعاد حیات انسان و از جمله در بعد سیاسی، دارای نقش و رسالت است و همچنین سیاست نیز در همه جوانب زندگی که جنبه دینی را هم تحت شمول می گیرد، نقش ایفا می کند.

## زن و فعالیت سیاسی

نظر حضرت عالی در باره این سخن چیست که برخی می گویند: اسلام از جنبه سیاسی به زن ستم روا داشته زیرا او را از قضاوت و ریاست دولت و بعضی فعالیت های سیاسی دیگر باز داشته است؟ آیت الله فضل الله: ما تصور می کنیم که اسلام به لحاظ جایگاه سیاسی، حقوق فراوانی به زن بخشیده است و اگر قانون اسلام زن را از قضاوت باز داشته باشد، این حکم را نباید به حساب کسر حقوق زن در این زمینه گذاشت، بلکه این حکم برای احتیاط در رعایت عدالت وضع شده است؛ به این استدلال که چه بسا بُعد عاطفی زن که ویژگی جنس او و لازمه

شأن مادری او است، در احکام قضایی اش دخالت کند و در کار قضاوت، او را به صدور حکمی غیر عادلانه وا دارد. بنابراین تشریع چنین قانونی به لحاظ احتیاط در رعایت عدالت است و شکستی برای کرامت زن نیست. اما مسأله ریاست دولت نیز شاید همانند مسأله یادشده قابل توجیه باشد. و چه بسا در مورد این مسأله مشکلات و دشواری های معینی وجود داشته باشد که سرشت حکومت و ریاست به لحاظ طبیعت نیازهای خویش تابع آن است و این نیازها با قیود اخلاقی یا غیراخلاقی ای که تمایز نقش زن و مرد را ایجاب می کند، هماهنگ نیست.

## زن و منصب ریاست

به طور مشخص آیا اسلام به عهده گرفتن منصب ریاست وزیران یا ریاست دولت را بر زن حرام کرده است؟ آیت الله فضل الله: این موضوع نیازمند کاوشی تازه است. برخی از احادیث - که ما آن را معتبر نمی دانیم و در دلالت آن بر موضوع مورد بحث، حرف داریم - می گوید: «ما افلح قوم ولتهم امرأة» قومی که زمام امورشان به دست زنی باشد، رستگار نخواهند بود. ما می گوییم این حدیث - به فرض اعتبار - در باره شیوه های حکومتی روزگاران پیشین است که در آن، حاکم، اختیار مطلق حکومتی داشت. اما امروزه مسأله حکومت به شکلی در آمده که نهادهایی بر شیوه عمل حاکم نظارت می کنند و کارش را مورد محاسبه قرار می دهند. چنان که حاکم نمی تواند از خطوط قانونی و واقعی ای که رعایت مصلحت را از طریق نظر خبرگان و مشاوران و مجلس نمایندگان و ... ایجاب می کند خارج شود. از این رو می توانیم در مفهوم حدیثی که در این زمینه وارد شده اعمال تحفظ کنیم، زیرا احساس می کنیم نیاز به کاوش های تازه ای هست تا روشن شود که آیا مسأله محدود به نقش زن در جایگاه [ریاست] می باشد. به این معنا که زن دارای چنین جایگاهی نیست یا به نوع فعالیت در چنین جایگاه هایی به طور مطلق یا مقید مربوط می شود.

## حرکت کارگری و اشکال چند طبقه شدن جامعه

آیا حرکت کارگری یا صنفی منظم، موجب طبقه بندی جامعه و جدایی بین اقشار مختلف می شود؟ و آیا این شیوه فعالیت می تواند از چنین امراضی به دور باشد؟

آیت الله فضل الله : هنگامی که حرکت اتحادیه یا صنفی برای ابراز ضدیت با دیگران از راه جداسازی بین جایگاهها و موقعیتهای شکل می گیرد، به لحاظ انسانی، به حالتی انحرافی تحول یافته است. بنابراین وقتی که فرد عامل، چنین احساس می کند که موقعیت او در برابر کارفرما همچون انسانی ذلیل در برابر انسانی توانمند است، در این صورت هر چند به کارفرما خدمت کند و خواسته هایش را تحقق بخشد، در عین حال به او به عنوان انسانی ستمگر، استثمارگر و خودخواه می نگرد. یا اینکه کارفرما تصور می کند کارگزارش می خواهد با او دشمنی کند و فرصتهای پیشرفت برنامه اش را تباه کند و چوب لای چرخش بگذارد. روابط انسانها در چنین شرایطی به حالتی شبه طبقاتی تبدیل می شود چرا که هر گروه و طبقه ای از لایه لای عقده استحاله یافته خویش و یا از منظر بهره کشی به دیگری می نگرد.

اما اگر مسأله این باشد که رابطه کارگر و کارفرما به گونه ای تنظیم شود که کارگر فکر کند که باید خالصانه کار کند و وظایفش را چنان انجام دهد که وجدان درونش آسوده باشد و به کارفرما نیز خیانتی نکرده باشد و کارفرما نیز به کارگر به عنوان ابزار تولید ننگرد بلکه به او به عنوان انسانی که همانند خود او دارای نیازها و خواسته هایی است بنگرد، کار حرفه ای، کاری مثبت است. در این رابطه کارفرما باید بداند که او است که باید نیازها و خواسته های کارگر را برآورده کند.

با وجود چنین فضایی، لازم است که کار و فعالیت به صورت صنفی باشد. بنابراین هنگامی که کارگران با برنامه ریزی معینی، مسؤولیت مشترکی را به عهده می گیرند، دیگر شایسته نیست کسی از آنان بکوشد تا شروطی را که کار صنفی کارفرما را به آن الزام کرده است، نقض کند. چه این کارفرما دولت باشد یا شخص و یا شرکتی. البته شرایط برای کارگران باید به گونه ای فراهم باشد که آنان بتوانند به صورت آزادانه با کارفرما پیمان ببندند. آزادانه تصمیم بگیرند و منافعشان همراه با منافع کارفرما تأمین شود.

تنوع، نه پراکندگی

آیا سخن شما در باره کار صنفی مختص کارگران است و نه دیگر گروهها؟ یا گروههای دانشجویان و جوانان را هم شامل می شود؟

آیت الله فضل الله : وقتی به موضوع همبستگیهای صنفی وارد می شویم، می بینیم که این تشکلهای نقاط مثبت فراوانی دارد، زیرا خطوط واقعی ای را رسم می کنند که محوری را که انسانها دور آن گرد می آیند چه این محور در زمینه تربیتی و آموزشی باشد یا در زمینه بهداشتی و یا هندسی و ... تکامل می بخشد. چنان که این تشکلهای می توانند پیوند و همبستگی خویش را افزایش دهند یا پیوند صنف و گروه خویش را با صنف و گروه دیگری که در فعالیت خویش با آن تعامل دارد، استوار گردانند.

ما گمان می کنیم که فرایند سازماندهی منظم برای جامعه، پراکندگی جامعه نخواهد بود، زیرا فرایند سازماندهی در حقیقت اعترافی است به گوناگونی ویژگیهای جامعه، به لحاظ اینکه نیازها و نیز خدماتی که اصناف می توانند ارائه کنند، مختلف است. بنابراین هنگامی که این تشکلهای به مرحله ای دست می یابند که در آن ویژگیهای فردی

اشان رشد می یابد و در نقاط مشترکی به هم می رسند و همه برای غنا بخشیدن به هویت و هستی واحدی که تمامی آنان را در بر می گیرد تلاش می کنند، چنین ویژگیهایی را باید مثبت بدانیم و به چشم منفی بینانه در آن ننگریم.

ضروری است تا همه تشکلهای صنفی که ویژگیهای متنوعی دارند برای خود برنامه ای عملی برای رسیدن به اهداف طرح ریزی کنند. این برنامه در عین حال باید چنان ریخته شود که به موازات رشد چنین تشکلهایی، نتایج مثبتی در جامعه به بار آورد و فضای تعصبات و چالشهای سیاسی بر آن حاکم نشود؛ بلکه در سطح رقابت سیاسی که برخاسته از طبیعت فعالیتهای سیاسی است، باشد. این تشکلهای نباید خود را از معرکه مسایل بزرگتری که در جامعه می گذرد به دور نگه دارند. پس آنگاه که جامعه طلب می کند باید در چارچوب ملی و مانند آن متحد شوند.

به سوی حرکت جهانی دانشجویی اسلامی

دعوتهایی در گوشه و کنار صورت می گیرد که سازمانهای دانشجویان و جوانان مسلمان را به فراگیری و شمول همه دانشجویان مسلمان - با قطع نظر از گرایشهایشان - فرا می خواند. این امر در واقع و به صورت عملی، چه مقدار امکان پذیر است؟

آیت الله فضل الله : هنگامی که از حرکت دانشجویی اسلامی در برابر حرکت دانشجویی غیر اسلامی سخن می گوئیم می توانیم مسیر عامی را ترسیم کنیم که به مصلحت حرکت و فعالیت اسلامی دانشجویی باشد، چنان که حرکت اسلامی بتواند بر حرکت غیر اسلامی گروه دیگر چیره شود.

در چنین فضایی می توانیم با همه تشکلهای اسلامی ای که می خواهیم در سازمانی واحد متحد شوند همکاری کنیم و نقاط مشترکشان را پیدا کنیم تا گرایشهای سیاسی گوناگون بر مسأله وحدت اثر منفی نگذارد و در عین تنوع، وحدت حفظ شود.

این امر نیازمند مطالعات دقیق و گسترده و تلاش فراوان است. با چنین کاری می توانیم بسیاری از تعصبات و تحجرات حزبی و عقب ماندگیهای سیاسی را کاهش دهیم.

تجربه، در فعالیت و یا سابقه عملی که بی شک مزایایی دارد، تا چه اندازه می تواند مقیاس ارزشگذاری (سنجش) باشد؟ نقاط منفی این دو عنصر چیست؟

آیت الله فضل الله : سابقه فعالیت اگر به لحاظ تجارب طولانی ای که انسان اندوخته است نتایج مطلوبی به بار داشته باشد، مثبت به شمار می آید. چنین تجربه ای به انسان به لحاظ حرکت و فعالیت، فرهنگی غنی در دو بعد نظری و عملی می بخشد و یا در سطح آگاهی به واقعیات موجود، فرهنگ عملی کارآمدی به او می دهد. سابقه فعالیت همچنین، هنگامی که اراده انسان را محدود و تلاش او را ضعیف و نیرویش را تباه کند به عنصری مغلوب که نیرویی برای دفاع از خود ندارد، تبدیل می شود و بلکه گاهی به سبب نیروی ضعیف خویش، در کاری که شخص انجام می دهد هماهنگ با اهرمهای فشار می شود.

چه بسا دیده ایم که سابقه طولانی فعالیت انسان را در تقلید فرو می برد، چنان که شخص مسیری را که در آن گام برداشته و شرایطی که فضای فکری و روانی را ساخته اند را پایدار و همیشگی می بیند که مانع هر گونه رشد و تکاملی است که در سطح شیوه های کار و گستردگی اهداف می تواند او را به مرحله ای تازه منتقل کند. محو شدن در فعالیت خویش هنگامی که تلاش گران، در حرکت خویش محو شدند، چه به سبب اصولی که به



عنوان مبنای کار برگزیده اند یا به دلیل رهبریهای آغازینی که حرکت را شروع کردند کارشان به آنجا می رسد که تمام حرکت در شخصیت آن رهبران خلاصه شده و آنان به صورت بت در می آیند و حاضر به واگذاری رهبری به شخصیتی دیگر نیستند مگر آنکه دست نشانده خودشان باشد. این حالت بسته و انحصارطلبانه مانع استفاده از عناصر جدید می شود.

همچنین محو شدن فعالان در مرحله آغازین فعالیت سبب می شود که آنان مراحل آینده حرکت خویش را تداوم مرحله پیشین فرض کنند و نه اینکه در مراحل بعدی تجدید نظری صورت گیرد و مقتضیات زمان و داده ها و متغیرها و اجتهادات جدید که خطای شیوه های پیشین را کشف می کند لحاظ شود. متأسفانه، بسیاری از حرکت‌های اسلامی را می بینیم که بر سر مقدمات مراحل ابتدایی فعالیت خود، جمود می ورزند؛ در حالی که چنین اموری به هیچ روی قداست ندارد. زیرا فرق بسیار است بین اینکه شخص یا مرحله ای - فکری یا عملی - به لحاظ دارا بودن عناصری که انسان را وادار به احترام می کند مورد احترام باشد و بین اینکه خود و جایگاهش، بی آنکه دارای عناصر ارزشی باشند، مورد تقدیس قرار گیرند.

تقدیس، یعنی محو شدن در ذات شخص یا در درون مرحله ای، چنان که نتوانی به روشنی پیرامون آن شخص یا مرحله و اوضاع و احوال آینده را بنگری.

بنابراین من فکر می کنم که سابقه فعالیت در طبیعت پویایی تجربه، دارای اهمیت است ولی اگر به حالت جمود در عناصر این تجربه بیانجامد چنان که تجربه محدود به آگاهی و دریافتهای این شخص را تجربه مطلق و غیر قابل اشکال جلوه دهد و آن را بر همه مراحل آینده حاکم گرداند، عاملی منفی خواهد بود.

به گمان ما لازم است که بعضی از فعالان، متقاعد شوند تا مجال ورود عناصر تازه به تشکیلات خود را فراهم آورند. البته نمی گویم که عناصر قدیمی تشکیلات حذف شوند ولی می گویم که عناصر قدیمی، رسوبهایی از گذشته را با خود به همراه دارند که از جهتی حرکت و فعالیت اسلامی در آن کند است و از جهتی دیگر مانع رشد عناصر جدید می شود.

هنگامی که عناصر قدیم خود را صاحب تجربه می داند و گمان می برد که پذیرفتن عناصر جدید در سطح رهبری کاری حساب نشده است و سلامت فکری و عملی حرکت را به خطر می اندازد، با این تصور، خود را با مشکل بزرگتری رویارو می کنند و آن عبارت است از قرار گرفتن رده های دوم و سوم از افراد تشکیلات در حالت سرخوردگی و احساس سقوط. این حالت، فعالان پیشرو را از ادامه کار باز می دارد، زیرا به تنهایی نیروی کافی برای تداوم حرکت در اختیار ندارند و یا به سبب اینکه ذهنیت آنان توان در برگیری و اشراف به واقعیت جدید را ندارد. و یا توان آنکه بر مبنای ورود در تجربه ای پیش بینی نشده از نظر واقعیت‌های متغیر، عمل کند را ندارد؛ چرا که آنان همه عناصر زیستن در چنین تجربه ای را دارا نیستند.

طرح «رهبری سایه ها»

در برابر این مسأله، فعالان پیشگام و باسابقه می توانند از طریق «رهبری سایه» مجال مناسبی برای فعالیت اعضای جدیدتر فراهم آورند. به این ترتیب که در مرحله ای، عناوینی به آنان ببخشند تا اعضاء جدید عناصر ثبات در آنان به وجود آید. با این کار آنان، جنبش را بهتر در می یابند و به آن مصونیت جدید و نیرو و عناصری تازه می بخشند. بویژه آنکه بسیاری از فعالان در مسیر تاریخ، با سختی دست و پنجه نرم کرده اند و این امر، آنان را وادار دارد تا بر اساس ذهنیت سختی و سیاست سخت گیرانه ای که دارند فعالیت کنند. اینان با پیش گرفتن چنین

شیوه هایی در آسیب رسانی به جنبش شریک می شوند. یعنی اینکه می خواهند حرکت و تشکیلات محدود به حدود نیروهای سخت گیر و مشکل آفرین خودشان باشد. اینان چنان در خفه شدن جنبش خویش سهیمند که حتی خود نیز نمی دانند.

از جهتی دیگر باید گفت که مسأله تقدیس رهبریهای تاریخی یک حرکت، در هر جایگاهی از مراتب فکری یا سیاسی که باشد، ناخودآگاه چنین القاء می کند که پیشرفت و تکامل که به این حد رسیده دیگر مجالی برای تکامل بیشتر نخواهد داشت. در چنین شرایطی چه بسا نوعی جنگ روانی ضد اندیشه های جدید شکل می گیرد؛ به این استدلال که این فکر با فکری که رهبر مقدس یا مرحله مقدس دارا بود، مخالفت دارد. باید توجه داشته باشیم که بین احترام به رهبران نخستین حرکتها و بین تقدیس مطلق آنان فرق بسیاری وجود دارد. چرا که تقدیس مطلق، پیروان را به بندگانی بت پرست تبدیل می کند، در حالی که احترام به رهبران، نشان آن است که آنان انسانهایی هستند که عناصر قدرت را می پذیرند تا نیروهای تازه ای را برای آینده تربیت نمایند. ادامه دارد.

-----  
پی نوشت ها :

- 1- سوره احزاب، آیه 36.
- 2- سوره لقمان، آیه 13.
- 3- سوره مائده، آیه 67.
- 4- سوره بقره، آیه 40.
- 5- سوره حدید، آیه 25.